

بازی روزگار !

این شام تیره کی ز صفا صبحدم شود !
شادی ز در درآید و بر جای غم شود

ظلمت گرفته است جهان را به تیغ ظلم
کی سایه بلا ز سر خلق کم شود !

آه است و ناله است و ستم های جور جور
این یک به سر نرفته دو دیگر علم شود !

خفتند اغنیا به پیر قوی و دردمند
نانش به اشک چشم به خون خفته نم شود !

گر ناله ای برون شود از نای مفلسی
فی الفور با هزار گنه متهم شود !

هر غنچه ای ز حسن و ملاحظت اثر گرفت
تا چشم واکرده شکار حرم شود !

صبح ازل نداشت پیامی برای ما
تا خود نصیبمان چه ز شام عدم شود !

معلوم نیست با همه بیداد روزگار
از کار خویش چرخ و فلک کی دژم شود !

رضا شاپوریان
چهارشنبه ۲۳ سپتامبر ۱۹۹۸